

هر روز که میگذرد

هر روز که میگذرد،
برگی سپاه بر کارنامه
خون آلود گردانندگان «نظم»
افزوده میشود.

هر روز که میگذرد،
خبر تازه‌ای دنیای رسانه را
میلرزاند
و دنیایی از خواب را می‌تکاند



هر روز که میگذرد،
عزیز گمشده‌ای،
با پیکری مشیک و مثله،
یافت میشود.

هر روز که میگذرد،
روز کشف «حنایات»
و بیدادگری‌ها است.
مثل «کشف»، پیکر بی‌جان و
خون آلود کیانوش آسا
توسط خانواده‌اش.



هر روز که میگذرد،
جستجویی جنون آمیز
به سوگی دردآور می‌نشیند.
مثل جستجوی خانواده
کیانوش که با شناسایی پیکر
بیجان وی،
به سوگ نشست.
مثل «کشف» پیکر نیمه‌جان
محمد
در بیمارستان لقمان
که از شدت زخمهای کاری،
جان باخت.

هر روز که میگذرد،
اضطراب طاقت‌فرسای
جویندگان عزیزی،
به شیون می‌نشیند.

بعد از هجده تیر، آرایش سیاسی و آلترناتیوها

سالگرد هجده تیر فرصتی شد برای تداوم خیزش اعتراضی. اما اعتراضات این روز، ناظر به پیشروی خیزش نبود. اعتراضات، بلحاظ بافت اجتماعی، جغرافیای سیاسی، اشکال حرکت و محتوای شعارها، کماکان تداوم خیزش اعتراضی در مرحله افت خود بود. اصلاح‌طلبان نتوانستند این روز را عرصه عقب راندن جنبش اعتراضی نمایند. ضمن آنکه هجده تیر بدل به روز گسترش اعتراضات به محلات کارگری و شیوع روح اعتصاب عمومی در صنایع هم نگشت. بدین سان، اوضاع سیاسی دلالت بر تداوم خیزش اعتراضی، در مرحله افت خود، و تلاش رهبری اصلاح طلب برای مهار و به انحراف کشاندن آن دارد.

ائتلاف رفسنجانی و اصلاح‌طلبان و حضور معترضان در اردوی ضدانقلاب

مراسم نماز جمعه گذشته، نمایش قدرت جناح اصلاح‌طلب و رفسنجانی در برابر خامنه‌ای بود. رفسنجانی راه حل سیاسی خود برای خروج رژیم از بحران سیاسی موجود را اعلام کرد.

سازش جناح‌های متخاصم از طریق برسمیت شناختن اعتراضات و قانونیت بخشیدن بدان، دلجویی از خانواده‌های قربانیان و آزادی زندانیان و سرانجام بازگرداندن اعتماد به رژیم برای حل بحران خطوط اصلی آلترناتیو وی بود.

مبانی نظری آلترناتیو رفسنجانی، مکان ویژه‌ای در خصلت ایدئولوژیک بحران کنونی احراز خواهد میکند. وی راه حل خود را بر تفسیر معینی از نظریه حکومت فقهی، بنا کرد.

بعد از هجده تیر، آرایش سیاسی و آلترناتیوها

ایران، امکان عروج رهبری جدید تا چه حد محتمل است.

آرایش سیاسی و آلترناتیوها

به نظر میرسد که طبقه بورژوا در ایران و جناح‌های بین‌المللی آن، راه خود را برگزیده‌اند. همه اینان دریافته‌اند که بورژوازی نوظهور ایران، قشر بوروکورات اسلامی بعد پنجاه‌هفت، اکنون به بلوغ سیاسی دست یافته. پاسداران و بسیجی‌های دهه بعد از سالهای پنجاه و هفت، همگی مبدل به مدیران یا مالکان صنایع گشته‌اند. بخش قابل توجهی از اینان کلت و قمه را کنار نهاده و قلم بدست گرفته، روزنامه‌نگار یا محقق گشته‌اند. در سایه این روند، باندهای آدمکش سابق، اینک مبدل به سازمان‌های شبه حزبی گشته‌اند که هریک پلاتفرم و میانی نظری خود را تدوین ساخته‌اند. از گروه‌های متشکل در جبهه مشارکت اسلامی گرفته تا دارو دسته شخصیت‌های خط امامی سابق، که موسوی نمونه برجسته آن است. از حزب کروبی و روزنامه اعتماد ملی گرفته تا کارگزاران سازندگی و حزب کار از نوع اسلامی‌اش، همه و همه، در جنبش اعتراضی امروز حضور دارند. به یمن حضور اینان است که خیزش اعتراضی در اسارت موج سبز گرفتار است. پس طبقه بورژوازی نوظهور داخلی، در حوزه سیاست و اقتصاد خود را تثبیت کرده است.

انگلیس آلمان و آمریکا میدانند که برای اعمال فشار به هر جناح سیاسی، باید به سراغ کدام شرکت، بانک و حتی شماره حساب شخصی، بروند، تا جناح مزبور را از صحنه سیاست به حاشیه رانند.

عروج احزاب سیاسی داخل و سپس حضور سخنگویان آنها در خارج از کشور، نقش اپوزیسیون خارج کشور را کم رنگ کرده است.

حضور محسن مخمل‌باف در پارلمان اروپا و همچنین حضور شیرین عبادی در دیگر محافل اروپایی در طی هفته گذشته یک مثال زنده از این روند است. درکنار چنین شخصیت‌هایی نباید توجه رسانه‌های غربی به دیگر فعالین جنبش اصلاحات را از نظر دور داشت. شخصیت‌هایی چون سروش، گنجی و دیگر فعالین ریزو درشت این طیف چندان مورد عنایت و توجه مدیای غربی قرار گرفته‌اند که دیگر جایی برای رضا پهلوی، مسعود رجوی و چپ‌های پروراپایی نمانده است. این دسته آخری، تنها لیاقتی که از خود نشان داده‌اند، همانا، مبدل شدن به دسته‌های

سالگرد هجده تیر فرصتی شد برای تداوم خیزش اعتراضی. اما اعتراضات این روز، ناظر به پیشروی خیزش نبود. اعتراضات، بلحاظ بافت اجتماعی، جغرافیای سیاسی، اشکال حرکت و محتوای شعارها، کماکان تداوم خیزش اعتراضی در مرحله افت خود بود. اصلاح‌طلبان نتوانستند این روز را عرصه عقب راندن جنبش اعتراضی نمایند. ضمن آنکه هجده تیر بدل به روز گسترش اعتراضات به محلات کارگری و شیوع روح اعتصاب عمومی در صنایع هم نگشت. بدین سان، اوضاع سیاسی دلالت بر تداوم خیزش اعتراضی، در مرحله افت خود، و تلاش رهبری اصلاح طلب برای مهار و به انحراف کشاندن آن دارد.

شیوه و سیاست رهبری

حضور میرحسین موسوی و کروبی در نزد خانواده یکی از جانباختگان خیزش اعتراضی در آستانه هجده تیر را باید یک اقدام سنبلیک رهبری جناح اصلاح طلب در اعلان وفاداری به خیزش اعتراضی تلقی کرد. اما فراخوان اینان به توده‌های معترض برای شرکت در نماز جمعه اهمیت بمراتب بیشتری دارد. این اقدام، نه فقط اعلام وفاداری به نظام و ارکان آن، بلکه تاکتیک سیاسی ماهرانه‌ای برای عقب راندن خیزش اعتراضی است.

حضور در نزد خانواده جانباختگان جنبش اعتراضی و اعلام میثاق مجدد با این جنبش از یکسو و تلاش برای راندن توده معترض و عاصی به صحنه نماز جمعه از سوی دیگر، نشان میدهد که رهبری اصلاح‌طلبی اسلامی، از گذشته، بویژه از عملکرد خاتمی در هجده تیر 1378 آموخته است. این اقدامات نشان از قابلیت ضد انقلابی رهبری جناح اصلاح‌طلب، برای مهار خیزش اعتراضی دارد.

پولاریزاسیون سیاسی

سنووال این است که آیا اینگونه اقدامات برای مهار خیزش اعتراضی میتواند به انشقاق در صف‌بندی سیاسی و گشایش راه برای پولاریزاسیون در خیزش اعتراضی بیانجامد؟

پاسخ این پرسش را باید در موقعیت سیاسی نیروهای درگیر در تحولات فعلی جستجو کرد. به عبارت دیگر، سنووال این است که آیا در صورت آشکار شدن ماهیت خواسته‌ها و اهداف رهبری جنبش اصلاح طلب برای توده‌های به ستوه آمده از اوضاع

ایران صرف ناامنی در آسیا شده و سود آن روانه بانکهای چین و روسیه خواهد شد. پس این شما هستید که باید انتخاب کنید. ما انتخاب کرده‌ایم و من به نمایندگی از آن جنبش و رهبری اش دست یاری به شما دراز میکنم، اگر درنگ کنید، تائیکسال دیگر با یک ایران اتمی مواجه هستید و دستهای شما بالا خواهد رفت.

این فشرده سخنان مخمل‌باف در پارلمان اروپا بود. برنامه سیاسی موسوی و کروبی نیز همین است. حال چرا باید دول اروپا و آمریکا، برونند سراغ مشتری سیاسی مفرغی و افسرده که خواسته‌ها و اقدامات سیاسی‌شان، حتی تردید در سلامت روانی آنان و دسته‌های دنباله‌رو آنها ایجاد میکند.

جریانی همانند مجاهدین به ناگهان ضرورت اوضاع را دریافته و از زبان مسعود رجوی حمایت خود را از موسوی اعلام کرده و حتی برای حفظ جان وی دست بدامان دول و محافل بین‌المللی میشود.

با این وجود، در طیف چپ کمکان گروه‌هایی یافت میشوند که اصرار دارند تا برنامه جنبش اصلاح طلب را به نام چپ و کمونیسم و بدست گروه خود پیش ببرند. روشن هم نیست که چرا باید دیگران به این حماقت سیاسی تن دهند. آن هم در شرایطی که ملزومات و فلسفه وجودی چنین آلترناتیوهایی از میان رفته است.

پس هم بورژوازی داخل و هم جناح‌های بین‌المللی آلترناتیوهای سیاسی خویش را، در این مرحله از حرکت، برگزیده‌اند. رهبری جناح اصلاح طلب نیز بسیار سنجیده عمل میکند و اگر آیت‌الله‌های خشک مفرغ و «ژنرال فیروزآبادی»، این روند را به هم نریزند، رهبری جناح اصلاح‌طلب مهار و انحراف خیزش اعتراضی را تضمین کرده است. در عین حال، غرب، از گروه‌های سیاسی بی‌رمق در صف اپوزیسیون آواره نیز همچون کارت ذخیره، صرف نظر نمیکند.

سئوال این است که آیا تداوم خیزش اعتراضی این آرایش سیاسی را برهم خواهد زد؟ آیا خیزش اعتراضی در مرحله بعد، گرفتار آلترناتیو «خاکریز دوم» میگردد و یا اینکه حضور پر قدرت طبقه کارگر به جهتگیری ضد سرمایه‌داری خیزش و پولاریزاسیون سیاسی از پایین منتهی خواهد گشت؟ پاسخ این پرسش را تحولات ماه‌های آتی، در پیش روی ما خواهد گذاشت.

یا اصلاح ساختار حاکمیت بورژوازی از طریق جایگزینی آلترناتیوها و یا سرنگونی طبقه حاکم و برپایی سوسیالیسم، آلترناتیو دیگری وجود ندارد.

صادرانی برای کنترل محله‌ای از کشوری است که در قعر هرج و مرج فرو رفته و تمام شیرازه ساختار اجتماعی آن از هم گسسته است. این طیف از اپوزیسیون بورژوازی، بویژه جناح چپ آن، همچون خاکریز دوم طبقه حاکم برای مهار بحران انقلابی عمل خواهد کرد.

جناح چپ اپوزیسیون بورژوازی

برای هر سیاستمدار و نظریه پرداز روشن است که جناح چپ در هر جامعه بورژوا، آن قطب سیاسی است که جانشین رهبران نالایق جنبش‌های اعتراضی میشود. اما این چپ یا در زیر عبا و عمامه آخوندها جاخوش کرده و یا در کریدورهای قدرت منطقه یا غرب در حال دربیزگی و نوکری است. این چپ آنقدر بدبخت، نالایق و درون تهی است که برنامه‌های سیاسی و جنگ‌های عقیدتی آنرا به سختی میتوان از جدال‌های میان آیت‌الله‌ها و آقازاده‌های تحصیلکرده‌شان تشخیص داد. خواسته‌ها و برنامه‌های واقعی اینان، همچون دمکراسی، حق تعیین سرنوشت خلقها، نان، مسکن، افزایش حقوق کارگران و همه و همه، همان ارکان سیاسی است که احزاب اصلاح طلب کنونی مبدل به شعارها و سیاست‌هایشان کرده‌اند.

بیشتر هم پیش‌بینی ما این بود که خیزش اعتراضی کنونی، موج دیگری از بحران سیاسی و انشقاق را در میان چپ ایجاد میکند. این پیش‌بینی بر همین تحلیل استوار است. جریانی جدی‌تر از درون جنبش اجتماعی معینی شکل گرفته و به حکم قوانین تحولات سیاسی اجتماعی، موجودیت جریانهایی که میخواستند چنین کارکردی داشته باشند در معرض بحران قرار میگیرد. اینان یا باید رهبری سیاسی جدید را پذیرفته و در پارادایم سیاسی جدید موجودیت خود را تضمین کنند و یا اینکه تجزیه و متلاشی گردند.

حزب دمکرات، فدائی اکثریت، راه توده، حزب توده، سوسیال دمکراسی نوپای ایرانی، نیروهای اصلی طبیفی هستند که این درایت را داشته‌اند تا رهبران خود را انتخاب کنند. اختلافاتی هم در میان است. فدایی اکثریت برقراری فوری رابطه با آمریکا را بعنوان یک بند برنامه‌ای اعلام کرده است. درحالیکه محسن مخملباف، همانند یک دیپلمات ماهر در پارلمان اروپا فریاد زد که همه چیز به غرب بستگی دارد. ما جنبش را در دست داریم، آراء را کسب کرده‌ایم و دیر یازود، احمدی نژاد را کنار خواهیم زد. اما اگر از ما حمایت نکنید یک فرصت تاریخی، یک ایران که مبدل به بازار سیاسی و اقتصادی غرب میشود را از دست میدهید و بدتر از همه، پول نفت

ائتلاف رفسنجانی و اصلاح طلبان حضور معترضان در اردوی ضدانقلاب

واکنش تند مصاح یزدی و سپس خامنه‌ای به موضع رفسنجانی، نشانگر ژرفش شکاف در بدنه و قلب نظام اسلامی است.

تهدیدهای احمدی‌نژاد برای افشای مفسد مالی رفسنجانی و موسوی و کروبی و حتی محاکمه آنان، راه عقب نشینی را بر رفسنجانی و اصلاح‌طلبان بسته است. اینان نیک میدانند که آرامش کامل اوضاع و پایان اعمال فشار جنبش اصلاح طلبی راه را برای اقدامات حذفی احمدی‌نژاد باز میکند. امری که با حمایت خامنه‌ای از سیاست احمدی‌نژاد، جدال جناح‌ها را به مرز انفجار رسانده است.

حضور یکجای اصلاح طلبان در مراسم خطبه‌های نماز جمعه و جهتگیری سیاسی ایدئولوژیک رفسنجانی حول مسائل مورد اختلاف جناح‌ها، نشان از استحکام بیشتر ائتلاف جناح‌ها رفسنجانی و اصلاح‌طلبان دارد.

نماز جمعه گذشته، اعلان فاز جدیدی از جدال جناح‌های حکومت اسلامی و آغاز دور جدیدی از تلاش رفسنجانی برای حل بحران در بالا تلقی میگردد. به همین سیاق شرکت بخش قابل توجهی از توده‌های معترض در این مراسم، آمادگی آنان برای تبدیل شدن به اهرم معاملات سیاسی در بالا، در غیاب حزب کمونیستی، را آشکار میسازد.

رفسنجانی یکی از عاملین و آمرین سی‌سال جنایت و کشتار در ایران است. شرکای اصلاح طلب او نیز در سازمان دادن سرکوب و استعمار وحشیانه، نقش بسزایی داشته‌اند. توده‌های الله اکبرگو در مراسم نماز جمعه اهرم اصلی این الله‌کلنگ خون‌آلود سیاسی هستند. مراسمی که بستر اصلی پرورش و تربیت دسته‌های آدمکش و سرکوبگر بوده است.

مراسم نماز جمعه گذشته نماد استحکام ائتلاف میان رفسنجانی و اصلاح‌طلبان از یکسو و حضور معترضان در اردوی ضدانقلاب از سوی دیگر بود. تهاجم پلیس ضد شورش به شعاردهندگان در اطراف خیابانهای محل برگزاری نماز جمعه نیز، نماد بحران سیاسی ایدئولوژیک رژیم و جنبش اصلاح آن است.

مراسم نماز جمعه گذشته، نمایش قدرت جناح اصلاح‌طلب و رفسنجانی در برابر خامنه‌ای بود. رفسنجانی راه حل سیاسی خود برای خروج رژیم از بحران سیاسی موجود را اعلام کرد.

سازش جناح‌های متخاصم از طریق برسمیت شناختن اعتراضات و قانونیت بخشیدن بدان، دلجویی از خانواده‌های قربانیان و آزادی زندانیان و سرانجام بازگرداندن اعتماد به رژیم برای حل بحران خطوط اصلی آترناتیو وی بود.

مبانی نظری آترناتیو رفسنجانی، مکان ویژه‌ای در خصلت ایدئولوژیک بحران کنونی احراز خواهد میکند. وی راه حل خود را بر تفسیر معینی از نظریه حکومت فقهی، بنا کرد.

پیشنهادات او معطوف خاتمه بخشیدن به نزاع جناح‌ها برای تضمین بقاء نظام بود. نزاع‌هایی که در اصل ریشه در تناقض ساختار سیاسی نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن دارد. بنا بر نظر رفسنجانی، رهبری اسلامی هم مقبولیت و هم مشروعیت خود را از آراء مردم میگیرد. «جمهوری اسلامی، نظامی است هم جمهوری و هم اسلامی».

این به معنای تاکید رفسنجانی بر خصلت پارلماناریستی رژیم و در نتیجه محدود شدن اختیارات ولی فقیه در شرایط کنونی است. چنین تفسیری از مبانی ایدئولوژی حکومت فقهی، پیامدهایی بار می‌آورد.

اشاره رفسنجانی به تاریخ صدر اسلام و به پیامبری مبعوث شدن پیامبر مسلمانان و تفسیر او از «الفت و انس در برخورد با مردم در صدر اسلام» نشانگر تفسیر او از مسئله مشروعیت و مقبولیت رهبری اسلامی است. او آشکار اشاره کرد که خمینی نیز چنین دیدگاهی داشته است. به بیان دیگر، ولی فقیه کنونی از خط پیامبران صدر اسلام و خمینی خارج شده است.

رفسنجانی بعنوان رئیس مجلس خبرگان و تشخیص مصلحت نظام، تفسیری از نحوه حاکمیت اسلامی داده که پیشتر بخش قابل توجهی از آیت‌الله‌ها مدافع جناح اصلاح‌طلب ارائه کرده‌اند. بدین‌سان، او هم حمایت کامل مراجع شیعه و تشکلات متعدد اصلاح طلب را برای آنچه اینان «مدیریت بحران» میخوانند، بدست آورده است.

هر روز که میگذرد، روز کشف بیدادگری هاست

هر روز که میگذرد، برگی سیاه بر کارنامه خون‌آلود گردانندگان «نظم» افزوده میشود. هر روز که میگذرد، خبر تازه‌ای دنیای رسانه را میلرزاند و دنیایی از خواب را می‌تکاند. هر روز که میگذرد، عزیز گمشده‌ای، با پیکری مشبک و مثله، یافت میشود. هر روز که میگذرد، روز کشف «جنایات» و بیدادگری‌ها است. مثل «کشف»، پیکر بی‌جان و خون‌آلود کیانوش آسا توسط خانواده‌اش. هر روز که میگذرد، جستجویی چون آمیز به سوگی دردآور می‌نشیند. مثل جستجوی خانواده کیانوش آسا که با شناسایی پیکر بیجان وی، به سوگ نشست. مثل «کشف» پیکر نیمه‌جان محمد کامرانی در بیمارستان لقمان که از شدت زخمهای کاری، جان باخت.

هر روز که میگذرد اضطراب طافت‌فرسای جویندگان عزیزی، به شیون می‌نشیند. مثل انتظار نزدیکان محمد کامرانی که با ملاقاتی دردناک با پیکر نیمه‌جان در بیمارستان لقمان به شیون نشست.

هر روز که میگذرد انتظار دردآلود مادری با فریادی داغدار پایان میگیرد. مثل انتظار درد آلود مادر سهراب اعرابی که با داغی بر قلبش پایان گرفت. هر روز که میگذرد، سوسوی امیدی کوچک در تیرگی مخوف دشمنان شادی و زندگی، محو میشود.

مثل امید مادر سهراب به کفالتی که در بیدادگاه ضدانقلاب برای فرزندش از چنگ دژخیم، گذاشته بود.

هر روز که میگذرد، خبر تازه‌ای دنیای رسانه را میلرزاند و آفرینندگان شعر و شادی را میگریاند. مثل خبر دیروز. مثل خبر مثله شدن ترانه که مرزهای خیانت و جنایت را درنوردید.

هر روز که میگذرد، روز کشف هویت بیدادگران است. مثل کشف هویت قاتل ندا آقا سلطان. مثل کشف انسانی، تهی‌شده از انسانیت. مثل نامی چون عباس و یا نامی دیگر در پس یک چهره. مثل کسی که قلب ندای جوان را نشانه می‌رود.

هر روز که میگذرد، روز کشف انسانیتی در خود است، روز کشف هویتی که علیه بیدادگری است. مثل پزشکی که نقش خود را همچون شاهد یک جنایت کشف میکند. هر روز که میگذرد، روز کشف بیدادگری‌ها است. روز خبر تازه‌ای که مرزهای سیاست، قدرت و سرکوب را درنوردیده، دنیای رسانه را میلرزاند و دنیایی از خواب را می‌تکاند. خبری که در مفاهیم سیاسی، جایی ندارد. دیگر نکته بر سر قربانی گرفتن نظام سرمایه در محل کار، یا میدان اعتراض نیست. دیگر نکته بر سر سرکوب و اعدام و کشتن انسانها نیست. نکته، کشتن انسانیت است.

انسانیت را می‌کشند. وجدانها را می‌کشند. تجاوز میکنند. تحقیر میکنند و می‌سوزانند. و در میانه کشتار انسانیت، ناراضیان سیاسی، نگران مقبولیت نظام و بحران مشروعیت آن هستند. در برلین، واشنگتن و لندن و در پارلمان‌ها و دانشگاهها، در جستجوی راههایی برای اصلاح این نظام انسان‌کش هستند. انسانیت را میکشند و بازم قربانیان را در معبر تاریک اندیشی مدرن و غیر مدرن گرد میاورند تا پای این جنایت فجیع امضا بزنند.

هر روز که میگذرد دلیل تازه‌ای برای انهدام این نظام و برپایی جامعه جهانی انسان، جامعه کمونیستی، کشف میشود.

هر روز که میگذرد روز انتخاب است.

یا پرچمی به رنگ مذهب، ملیت و قدرت و یا پرچمی به رنگ زندگی، به رنگ زنده ماندن انسان و انسانیت.

« جسد سوخته ترانه موسوی در اطراف قزوین کشف شد. ترانه موسوی در اطراف مسجد قبا به دلیل داشتن لباس سبز، به هنگام تردد به سر کار خود دستگیر میشود. سرانجام معلوم میشود که جسد نیمه جان وی، در حالیکه بشدت دچار خونریزی از معقد و رحم بوده به بیمارستان منتقل میشود. اما سپس جسد او از بیمارستان به مکان دیگری منتقل شده و پس از مدتی پیکر سوخته‌اش در بیابانهای اطراف قزوین کشف میشود.»

کیانوش آسا



محمد کامرانی



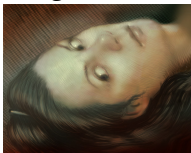
سهراب اعرابی



ترانه موسوی



ندا آقاسلطان



کارت شناسایی قاتل ندا



خطوط اصلی مواضع «تشکیلات کارگران انترناسیونالیست»

1. سیستم سرمایه‌داری که مرحله رشد صعودی آن تا پایان قرن نوزدهم به طول انجامید با جنگ جهانی اول وارد دوران زوال خود گردید که با تغییر کارکرد سیستم، اشکال بروز بحران و تحول ساختار روبنایی توأم بود.
2. روند ادغام ساختار اقتصادی و دولتی به مثابه نمودی از دوران زوال و مفری برای خروج سیستم از بحران، در بعد از جنگ جهانی اول آغاز شد. این روند با فاشیسم در ایتالیا، برنامه نبودیل در آمریکا، برنامه اقتصادی جبهه خلق در فرانسه، برنامه اقتصاد رفاه در انگلیس و بالاخره قدرت‌گیری نازیسم در آلمان و استالینیسم در روسیه اوج یافت و به صورت گرایش سرمایه به دولتی شدن در متروپل و پیرامون، در بعد از جنگ جهانی دوم تشدید گردید.
3. جنگ‌های جهانی اول و دوم به مثابه تنها آلترناتیو برای خروج سرمایه‌داری از بحران‌های گذشته خود در مرحله زوال بود. تداوم بحران دهه هفتاد پس از جنگ جهانی دوم، موجب اوج‌گیری جدال جناح‌های امپریالیسم جهت دستیابی به بازارهای جدید به صورت جنگ‌های ملی و منطقه‌ای، شکست الگوی سرمایه‌داری دولتی و کاهش نقش دولت در اقتصاد و بالاخره تهاجم گسترده به سطح معیشت طبقه کارگر گذشته است. آینده جامعه بشری در شرایط کنونی در گرو حرکت آتی طبقه کارگر به مثابه تنها نیروی دگرگون‌ساز عصر حاضر و میزان آمادگی سازمانی آن در مقیاس جهانی است.
4. اتحادیه‌های کارگری که در مرحله اولیه رشد سرمایه‌داری، سازمان‌های مبارزه طبقاتی بودند در عصر حاضر تبدیل به ارگان‌های کنترل و به انحراف‌کشاندن مبارزات کارگری توسط طبقه حاکم و جناح‌های آن شده‌اند. در دوران کنونی امکان بازپس‌گیری این تشکلهای توسط طبقه کارگر و یا اصلاح و تبدیل آنها به سازمان‌های مستقل کارگری از میان رفته است. اکنون به تناسب شرایط و به موازات مبارزات کارگری هیئت‌های نمایندگی، کمیته‌های کارخانه و سرانجام شوراهای کارگری مناسب‌ترین شکل سازمانیابی طبقه کارگرند. اعضای این ارگان‌ها انتخابی، قابل عزل و همچنین وظایف آن از سوی گروه‌هایی‌های کارگری تعیین می‌شوند.
5. شرکت در نمایشات انتخاباتی و پارلمانی در عصر زوال و فروپاشی سرمایه‌داری تحت عناوینی چون «استفاده از تریبون بورژوازی» یا «انهدام انقلابی پارلمان از درون» نهایتاً به تقویت توهمات پارلمانتاریستی و سردرگمی طبقه کارگر منجر می‌شود.
6. کلیه جنبش‌های ملی عرصه‌ای از کشمکش جناح‌های مختلف امپریالیسم بوده و حمایت و یا شرکت در درگیری‌های ملی به معنای شرکت در جنگ‌های ارتجاعی می‌باشد.
7. معضلات متعدد اجتماعی نظیر ستم‌های جنسی و نژادی جزئی از موجودیت نظام کنونی بوده و دائماً توسط آن بازتولید می‌گردد. ایجاد اتجن‌ها و یا سازمان‌های ویژه که پایه‌های واقعی این معضلات (سیستم سرمایه‌داری) را مورد هدف قرار نمی‌دهند نه تنها در خدمت حل این معضلات قرار نمی‌گیرد بلکه از طریق تقسیم طبقه کارگر به گروه‌های متفرق جنسی و نژادی، موجب تضعیف مبارزه طبقاتی می‌گردد.
8. انقلاب اکتبر روسیه با شکست انقلاب آلمان و انزوای حکومت شوراهای و در نتیجه انحطاط حزب بلشویک از طریق تسلط استالینیسم و سرکوب اپوزیسیون‌های چپ و کارگری دچار شکست قطعی شد. در پی انحطاط حزب بلشویک و بین‌الملل کمونیستی، کلیه احزاب چپ و کمونیست در خدمت پروسه ادغام ساختارهای دولتی و اقتصادی قرار گرفته و تبدیل به چپ سیستم سیاسی سرمایه‌داری شدند. برخلاف تبلیغات ضدکمونیستی امپریالیسم غرب، سقوط شوروی سابق نه شکست کمونیسم، بلکه شکست مدل معینی از سرمایه‌داری بر اثر تشدید بحران این نظام بود.
9. کلیه دول به اصطلاح سوسیالیستی تاکنونی (آلبانی سابق، چین، کره شمالی و کوبا و ...) که از طریق جنبش‌های ملی و توده‌ای شکل گرفتند، تجلی بحران سرمایه‌داری و نهادهای جناح چپ طبقه حاکم بوده و می‌باشند.
10. کلیه احزاب سوسیال‌دمکرات، لیبرال و کنسرواتیو مدافع منافع جناح‌های مختلف سرمایه‌داری جهانی و تمامی احزاب استالینیستی، مائونیستی و تروتسکیستی مدافع منافع جناح چپ طبقه بورژوا هستند.
11. حزب طبقه کارگر جانشین طبقه در مبارزه طبقات نمی‌گردد. وظیفه حزب نه قبضه کردن قدرت سیاسی به نیابت از طبقه کارگر، بلکه دخالت فعال در مبارزه طبقاتی، ارتقاء طبقه کارگر به طبقه حاکمه از طریق سازماندهی انقلاب کارگری و دفاع از برنامه کمونیستی برای برپایی جامعه نوین انسانی می‌باشد.